

# شعر پارسی در دربار سلاجقه روم

دکتر ابوالفتح حکیمیان

برای يك نفر ایرانی ، دیدار از تربت مولانا جلال‌الدین مولوی و موزه او در قونیه در مقام اول ازین لحاظ بسیار جالب خواهد بود که ابیات و عبارات گوناگونی بر در و دیوار آن مرقد گرامی ملاحظه خواهد کرد که به زبان و خط فارسی نوشته‌اند یا در داخل قابها قرار داده بر مدخل بقعه ، نصب کرده‌اند . سبب این امر چیست ؟

از نظر من این مسئله دارای يك ریشه تاریخی و منبعث از يك سلسله مسائل عرفانی و اخلاقی است . نخستین آنکه پس از تسلط هخامنشیان بر بخشی از آسیای صغیر و تشکیل ساتراپهای دهگانه در آن نواحی و اعزام والیان پارسی ، زبان فارسی در آن گستره ترك‌نشین نشئت کرد و نفوذ یافت و در دوران تسلط سلاجقه روم بر آسیای صغیر به اوج کمال و ذروه رواج خود رسید . دوم آنکه پس از انتقال خاندان مولانا از بلخ به آسیای صغیر و تحت تأثیر انفاس قدسی آن عارف ربانی که مثنویها ، غزلیات و رباعیهای خود را به زبان فارسی سروده هنوز با گذشت قرنهای متمادی زبان فارسی از آن دیار رخت بر نبسته است و به همین مناسبت نویسنده ، تصمیم گرفت پس از سیری کوتاه در نقاط دور تاریخ ، وضع زبان فارسی را در قلمرو حکومت سلاجقه در آسیای صغیر - خاصه در دورانی که با نشوونمای مولانا و تشعشعات فکری او مرتبط بوده است - مورد مطالعه قرار دهد . در مورد ساتراپهای حکومت هخامنشی باید بگویم که آسیای صغیر در آن دوره مرکب از ده ساتراپی به شرح ذیل بوده :

۱ - لیدییه ۲ - ایونی ۳ - کاری ۴ - میسیه ۵ - فریقیه ۶ - کاپادوکیه  
۷ - پافلاگونییه ۸ - بی‌تی‌نیه ۹ - لیکیه ۱۰ - سوریه . تسلط پارسیان بر سرزمین زیبا و زرخیز آسیای صغیر سیصد سال طول کشید و هنوز آثار گرانقدری از آن روزگار بر دل کوهها و درخزانه موزه‌ها محفوظ است . اگر هم آثار فرهنگی آن دوره سیصد ساله ، بطول زمان در زبان و زندگی مردم ، راه زوال پیموده باشد اما به علت همسایگی و وجود روابط بازرگانی و احتمالاً مهاجرتها و جهانگردیها مسلماً بعدها زبان و فرهنگ ایرانی لاقلاً در شهرهای همجوار نفوذ کرده بود . به عنوان نمونه می‌گویم که سی سال پیش از نفوذ سلجوقیان به آسیای صغیر وقتی که ناصر خسرو به شهر اخلاط می‌رسد در سفرنامه خود می‌نویسد : «در شهر اخلاط به سه زبان سخن می‌گویند : تازی و پارسی و ارمنی»<sup>۱</sup> .

۱ - نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی . دکتر محمد امین ریاحی . ص ۷ به نقل از سفرنامه ناصر خسرو . کار دکتر محمد دبیرسیاقی . ص ۷ .

اما دربارهٔ سلاجقه روم و حمایت بی‌دریغ آنان از زبان فارسی باید اشاره کنیم که به جز غیاث‌الدین سیاهوش - که اتفاقاً «شاهزاده‌ای دروغین» بود و به همین سبب مردم آسیای صغیر او را «جیمیری» یعنی لعین و جذامی و پست نام داده بودند - تمام شاهان سلجوقی، زبان فارسی را در آن خطه رواج دادند و به شرحی که ضمن این مقاله خواهیم دید خود نیز گهگاه به سرودن اشعار فارسی مترنم شدند و شاید هم راز این امر را بتوان در وجود مولانا جلال‌الدین جست که با آثار عرفانی خود، دل‌های خواص و عوام را تسخیر و دربند کرده بود.

فضلا و مورخانی که عصر مولانا را درک کرده‌اند همه بالاتفاق یادآور شده‌اند که شاهان و بزرگان خاندان سلجوقی نسبت به آن سخن‌پرداز سوخته‌شیدا، ارادتی شایان داشتند و به قرار نوشته‌های شمس‌الدین احمد افلاکی در مناقب‌العارفین، حتی گاهی در خانقاه وی حضور می‌یافتند. استاد صفا در این زمینه نوشته است:

«مولوی در طول مقام وزندگی خود در آسیای صغیر با گروهی از پادشاهان و امرا و عالمان و شاعران معاصر و با بعضی معاشر بوده است مانند غیاث‌الدین کیخسرو ثانی (۶۳۴ - ۶۴۳) . . . و عزالدین کیکاوس ثانی (۶۴۳ - ۶۵۵ هـ) و رکن‌الدین قلیچ ارسلان رابع (۶۵۵ - ۶۶۶ هـ) و غیاث‌الدین کیخسرو ثالث (۶۶۶ - ۶۸۲ هـ) که نسبت به مولوی با حرمت بسیار رفتار میکرده‌اند»<sup>۲</sup>.

همچنین شادروان سعید نفیسی در «تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی» آورده است: «در سال ۴۷۰ سلیمان بن قنلمش سلجوقی در آسیای صغیر سلسله‌ای تأسیس کرد که پای‌تخت آن در شهر قونیه بود و بنام سلجوقیان روم در تاریخ معروفند و تا سال ۷۰۰ در حکمرانی بوده‌اند. پادشاهان این سلسله چون به آداب ایرانی در ایران پرورش یافته بودند زبان فارسی را دوست می‌داشتند و مخصوصاً در فتنه مغول که دیارشان آسوده بود گروهی از بزرگان ایران از آن فتنه به ایشان پناه بردند و شمس‌الدین تبریزی و مولانا جلال‌الدین بلخی و نجم‌الدین رازی عارفان معروف آن زمان ازین گروهند و کتاب راحة‌الصدور . . . در دربار ایشان نوشته شده و حتی یکی از پادشاهان این سلسله عزالدین کیکاوس که از ۶۰۷ تا ۶۱۶ پادشاهی کرده است بزبان فارسی شعر می‌گفته است. بهمین جهات سلسله سلجوقیان را یکی از بزرگترین مشوقان ادب فارسی در قرن ششم باید دانست»<sup>۳</sup>.

دکتر محمدمبین رباحی در رسالهٔ خود که از آن یاد کردیم گوید: زبان و ادب فارسی در آسیای صغیر . . . جلال و شکوهی دیگر داشت که وضع هیچ کشوری جز شبه قاره هند قابل قیاس با آن نیست. در آسیای صغیر چندین قرن زبان فارسی زبان رسمی منحصر به فرد مملکت بود. طبقهٔ مبرز بدان سخن می‌گفتند و شعر می‌سرودند و کتاب می‌نوشتند. نامه‌نویسی به فارسی بود. وعظ و تدریس به فارسی بود و در آن مدت علاوه بر کتابهایی که در محل تألیف شده هزاران نسخه از دیگر متون فارسی را در آن دیار استنساخ کرده‌اند که اینک تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها چه در کتابخانه‌های ترکیه و چه در مراکز علمی ایران و اروپا و آمریکا موجود است و همه اسناد گویایی از نفوذ زبان فارسی در آن سرزمین است»<sup>۴</sup>.

با این مقدمه طبیعی است که بررسی وضع زبان و ادب فارسی در آسیای صغیر از ابتدای بسط حکومت پارسیان تا کنون متعذر و مستلزم اوقات بسیار، حوصله فراوان و توانایی ذهنی و یارایی جسمی و از همه بالاتر وسعت اطلاعات است که نویسندهٔ مقاله حاضر فاقد همه آنهاست. پس به فرمان مولانا، قسمت یکروزه‌ای ازین دریای بیکران بر سبوی قلم خود میریزد و میگذرد.

۱ - در سلجوقنامهٔ ابن بی‌بی که فشرده‌ای از «الاورامرالائیه فی الامورالائیه» تألیف یحیی بن محمد بن علی الجعفری الرغدی مشهور به ابن بی‌بی و از منشآت قرن هفتم هجری است و متأسفانه معلوم نیست این کار شگرف توسط چه کسی انجام یافته است ضمن ذکر ایام پادشاهی رکن‌الدین سلیمان دوم که با برادرش قطب‌الدین ملک‌شاه امیر قیصری خصومت داشت آورده‌اند که: «سلطان قاهر رکن‌الدین سلیمان‌شاه پادشاهی بود که در روضهٔ دولت از اولاد قلیچ ارسلان بل که

از احفاد سلجوق چنودوحه [ای] بالا نکشیده بود گریز گران و شفقتی بر رعیت بی کران . عفتی بغایت و ورع و پرهیزگاری بی نهایت درحلم چون کوه با وفار و درحکم چون قضا مبرم گردون گذار . . . در انواع علوم ریسان و باستزادت آن بضاعت صادی و عطشان و از جمله نتایج طبع او این دوییتی است که در حق برادر خود قطب الدین ملکشاہ ملک سیواس و آقسرا به سبب معاداتی که باهم داشتند گفته است :

ای قطب فلک و ار ز تو سر نکشم      تا چون نقطت به دایره در نکشم  
از دوش کشیده باد کیمخت تنم      گر پرچمت از کاسه سر بر نکشم

سلطان رکن الدین که خود بدین شرح شعر فارسی می سرود ، شاعران را نیز مینواخت چنانکه وقتی ظهیر فاریابی با مطلع زیر وی را مدح گفت :

زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند      جان اگر جان دریندازد گرانجانی کند

دو هزار دینار سلطانی ، ده سراسب ، پنج سر استر ، ده شتر ، پنج نفر غلام ، پنج نفر کنیزک خوب روی رومی ، پنجاه قد جامه زرینت اطلسی و عبائی برای وی به رسم جایزه ارسال داشت .

۲- در دوران سلطنت عزالدین کیکاوس بن کیخسرو بن قلیچ ارسلان جماعتی از لشکریان عرب بر آسیای صغیر هجوم آورده بودند و پس از چندی کشمکش گروهی از آنان به اسارت سلاحه در آمدند طبق مراسلاتی که بدست سلطان رسیده بود حکم اعدام آنان را صادر کرد و با آنکه اسیران ، قسمها دادند که آنچه در حق آنان نوشته اند کذب محض و محض بهتان است بسمع قبول سلطان نیامد و پس از نابودی آنان وقتی به حقیقت دست یافت از کرده چنان پشیمان شد که به بستر بیماری افتاد و به قراری که در تاریخ آل سلجوق آمده است عاقبت هم « دق مرگ » شد . وی پیش از آنکه جان به جان آفرین تسلیم دارد دوبیت شعر ذیل را سروده و فرمان داده بود در دارالشفاء سیواس نقر و نقش کنند :

ما جهان را گذاشتیم و شدیم      رنج دل را بکاشتیم و شدیم  
بعد از این نوبت شماست که ما      نوبت خویش داشتیم و شدیم

۳- باز گشت غیاث الدین کیخسرو به قونیه که مدتی جلای وطن کرده بود مصادف با ایامی بود که بزرگان مملکت ، فرزند نوبالغ رکن الدین سلیمان شاه را به نام عزالدین قلیچ ارسلان سوم بر تخت نشانده بودند . غیاث الدین کیخسرو با دبدبه و کبکبه وارد شهر شد و شهزاده خردسال را مورد نوازش شاهانه قرار داد و به حکمرانی محروسه توقات فرستاد . در غیاب او برخی بزرگان شهر ، به نواحی دیگر رفته بودند و در ردیف آنان شیخ مجد الدین اسحق قرار داشت که به شام انتقال کرده بود . سلطان ، ضمن منظومه دلنشینی که در سلجوقنامه از زبان وی درج کرده اند وی را بار دیگر به خدمت دعوت کرد و برخی ابیات آن منظومه که از لطافت بحر خفیف برخوردار است به شرح ذیل است :

صحت ذات طاهر سموی      تاج اصحاب مجلس اخوی  
عز اقران ، یگانه آفاق      صدر اسلام ، مجد دین اسحق  
آن عزیز و رفیق و شایسته      وان چو جان فرشته بایسته

۲- تاریخ ادبیات در ایران . ج ۳ ص ۴۵۶ . (همانگونه که ملاحظه میشود حتی اسامی پادشاهان آن خاندان ، منخذاز نامهای کیانی ایرانی است) .

۳- ج ۱ ص ۸۰ .

باد تا روز حشر ، پاینده  
 دست آفت زعرض او مصروف  
 ای ولی سیرت ای نبی سنت  
 چه کشیدم ز جور چرخ حرون  
 دیدی آن مجمع صدور کرام  
 پادشاهی ز ما به ظلم ببرد  
 من چو جم دل به غصه آگنده  
 گاه در شام و گاه در ارمن  
 مدتی کار من ز دهر دورنگ  
 باز چون لطف حق جمال نمود  
 خوابها صواب می دیدم  
 خبر مرگ خصم و فترت ملک  
 نامه هاء اکابر اطراف  
 گفت ما جمله داعیان توئیم  
 هر دم هائف از ره الهام  
 قصه کوتاه ، بحر بریدم  
 عاقبت بخت ما مظفر شد  
 مملکت رام ما و رام شماست  
 هین که وقت است جای، اینجاجوی

حرمت و رتبتش فزاینده  
 چشم فتنه ز ذات او مکفوف  
 گر بگویم که اندرین مدت  
 مده بر نوک کلک ، گردد خون  
 که زمانه چگونه کرد حرام ؟  
 به یکی تند بی حفاظ سپرد  
 شده اندر جهان پسرانگنده  
 گاه اطلال جای و گاه دامن  
 تیغ و پشت سمند و حرب فرنگ  
 گردش چرخ هم وفا فرمود  
 اثر آن به خواب می دیدم  
 گفت: هین، شاد شو به رویت ملک  
 با پیام خلاصه اشراف  
 مهديا ! هین ، که ساعیان توئیم  
 گفت : عَجَّلَ وَ حَرَّكَ الْاِقْدَامَ  
 تو میناش آنچه من دیدم  
 مملکت سر بسر میسر شد  
 در جهان کام ما و کام شماست  
 گرسرت در گیل است، اینجاشوی

۴ - در ایامی که علاءالدین کیقباد - بزرگترین شاهان سلجوقی آسیای صغیر و کسی که از خاندان مولانا دعوت کرد به پای تخت او عزیمت کنند - میخواست ایالت قیصریه را محاصره کند و از ظهیرالدین ایلچی پروانه که از هواداران وی بود برخلاف عهد و رسم ، حرکاتی دید رباعی ذیل را « از املاء طبع موزون بر ورق شکایت نگاشت و بیرون نزد پروانه فرستاد :

شمع [که] کتون در سردل رفت تم  
 بی گریه شی نگشت خندان ، دهنم  
 «پروانه» که گفت یار غار تو منم  
 او نیز رضا داد به گردن زدنم»<sup>۵</sup>

صاحب مختصر سلجوقنامه این بی بی به نقل و اختصار از الاوامر العلائیه در حق او گوید :  
 تا رقم ایجاد بر ناصیه کاینات کشیدند و زمام تسخیر و خطام تذلیل خلایق در کف کفایت پادشاهان اولوالامر . . . نهادند اعلام اسلام ، از ابتداء طلوع تا انتهاء وقوع ، بر کشورداری چون سلطان علاءالدین کیقباد بن کیخسرو بن قلچ ارسلان بن مسعود بن . . . سلجوق سایه نینداخته است . آنگاه وی را صاحب بهترین دین ، ایمان و یقین راستین و از همه بالاتر دارای وسعت علم و محاسن بسیار دیگر شناسانده است تا آنجا که گوید : وقتها از طبع لطیف ، دوبیتیها نظیف انشاء فرمودی و از آن جملت این دوبیتی است :

تا هشیارم بر خردم تاوانست  
 چون مست شدم عقل زمن پنهانست  
 می خور که میان مستی و هشیاری  
 وقتی است که اصل زندگانی آنست

. . . همواره کتاب کیمیا سعادت و سیر الملوك نظام الملك را در مطالعه داشتی .  
 ۵ - چون سلطان عزالدین ، برادر را به خدمت ارسال فرمود خویشتن با رکن الدین

قلج ارسلان، عزیمت قونیه نمود و به عیش و عشرت و خزانه پردازی مشغول شد. سلطان رکن‌الدین روزی به خلوت نشسته و از غم و اندوه سر درپیش افکنده بود. در این اثنا کمال‌الدین لقبی حوائج سالار که در خدمت سفر ترکستان کرده بود و حقوق فراوان به اثبات رسانیده از در درآمد و سلطان را مضطرب و گریان و از روزگار نالان دید. چگونگی را پرسید، سلطان جواب سؤال کمال‌الدین، بدین ابیات داد:

عالم زلباس شادیم عریان یافت      وز گردش روزگار، سرگردان یافت  
هر شام که بگذشت مرا غمگین دید      هر صبح که خندید، مرا گریان یافت

صرف نظر از شاهان سلجوقی آسیای صغیر که خود شعر فارسی میسرودند و شاعران پارسی‌گوی را مینواختند وزراء و افراد نامدار عهد آنان نیز در این زمینه ذوق آزماییها کرده‌اند. در اینجا به چند فقره از اینگونه موارد اشاره میکنیم:

۱- صاحب مجدالدین ابی‌بکر عیسی از فضایل عهد عزالدین کیکاووس گوید:

آیین وفا، قاعدۀ بی‌دادی      در بندگیت گرا رسد آزادی  
یا با غم تو چه پای دارد شادی      برداشته شد با تو صنم بنهادی

۲- شمس‌الدین حمزة بن المؤید الطغرائی که بکر عطارد و نادرۀ ایام بود در شیوۀ ترسل و قرض نظم... از فلک تاسع در گذشته و از محمودات طبع لطیف او این دوبیتی است:

گل درج ز مردین گشادست امروز      زرین طبق لعل نهاد است امروز  
ور زانکه امارت ریاحین نگرفت      صدف بر گنجگونه عرض داده است امروز

۳- نظام‌الدین احمد امیر عارض ارزنجانی معروف به پسر محمود وزیر که از افاضل نویسندگان و دبیران و شاعران عهد عزالدین کیکاووس و علاء‌الدین کیقباد بود. وی در روزگار علاء‌الدین کیقباد، یکچند مورد خشم سلطان واقع شد و سرانجام به سبب شاهنامه یا فتحنامه‌ای که هنگام پیروزی سلطان بر جلال‌الدین خوارزمشاه در قلم آورد مقبول حضرت واقع و منصب طغرائی بدو مفوض گردید. او نخست دبیر بارگاه عزالدین کیکاووس بود و بر اثر قصیده‌ای که در مدح سلطان و در جواب شمس طبری سروده بود از مرتبۀ منشیگری به عارضی ممالک روم ترقی یافت. این بی‌بی در سلجوقنامه او را بعد از فردوسی در مثنوی سرایی بی‌نظیر انگاشته است.

گفتم غم زلف تو دگر نتوان خورد      وز مشک تو بیش ازین جگر نتوان خورد  
گفتا غم چشم و لب من نیز نخور      کاخر همه بادام و شکر نتوان خورد

✱

صبحی ز برای شام، روشن‌گردی      چون رسم سکندری معین‌گردی  
خورشید [ی] را سنجق‌شاهی دادی      آیین شهنشی مفتن‌گردی

۴- اخبار سلاجقه روم. کار دکتر مشکور. بخش سلجوقنامه ابن‌بی‌بی. ص ۲۹ الی ۳۲ به نقل از الاوامر العالیة. ص ۹۰.

۵- همان. ص ۴۱. الاوامر العالیة. ص ۱۱۴.

۴ - صاحب شمس‌الدین که در دوران سلطنت عزالدین کیکاوس منشی خاص بود - وما ذیل شماره ۲ سلاطین فارسی گوی آل‌ساجوق ، ماجرای آخرین روزهای زندگی اورا بازگو کردیم - روزی در محضر آن سلطان ، به مناسبتی رباعی ذیل را بداهه سرود :

بادام شبی با تو دلارام چنان      کز غایت لطف ، شرح کردن نتوان  
لب‌بر لب و رخ‌بر رخ و آنگه پس از آن

۵ - ملك علاء‌الدین داودشاه که بعد از پدر خود ملك فخر‌الدین بهرامشاه به حکومت شهر ارزنجان رسیده بود نه تنها شعر فارسی نیک می‌سرود بلکه از علوم ریاضی و نجوم و طبیعی و الهی بهره‌ای تمام داشت . صاحب مختصر سلجوقنامه ، شعر اورا «آب زلال بل سحر حلال» نامیده و رباعی ذیل را از او نقل کرده است :

شاه‌ها دل دشمنان تو با در دست      رخساره دشمن از نهیبت زردست  
انصاف که با وجود صد غصه مرا      در ملك تو آب گرم نانی سرد است

۶ - امیر نظام‌الدین خورشید که در دوران تسلط بایجونیون به سمت پروانگی رسیده بود در ضیافتی ، امرود پوست‌کنده‌ای را برای تناول به وی داد و چون سردار مغل ، با فاصله‌ای کوتاه گرفتار قولنج شد و در گذشت ، امیر نظام‌الدین را به تهمت مسموم بودن امرود ، در دوشاخ کشیدند و در آن شکنجه نابود کردند . وی پیش از وفات ، رباعی ذیل را - گرچه از نظر قافیه قابل تأمل است - سروده بود :

تا طالع شوریده مرا غمگین کرد      از دیده من اشک روان خونین کرد  
بهرام چو پیوست به کیوان در حال      بگرفت گریبان و مرا چوبین کرد

افلاکی در مناقب‌العارفین (ج ۱ ص ۴۳) ذیل شماره ۴۰۸ از فصل سوم) داستانی از سلطان عزالدین کیکاوس فرزند علاء‌الدین کیقباد نقل کرده است که مطابق آن وقتی سلطان عزالدین به زیارت حضرت مولانا رفت چنانکه باید التفاتی به وی فرمود و به دلایل و نصایح نپرداخت . سلطان اسلام ، از بی‌اعتنائی مولانا دلگیر شد و چون سبب پرسید پاسخهای تندش منبئ بر آنکه سلطان بروظایف پاسبانی خود همت نمی‌گمارد و فریب شیطان میخورد : «سلطان گریبان بیرون آمد بر در مدرسه ، سر ، برهنه کرده توبه‌ها کرد و گفت خداوندا اگر چه حضرت مولانا به من سخنان سخت فرمود از بهر تو فرمود . من بنده . . . نیز این نواضع و تضرع از بهر پادشاهی تو میکنم . . . و این [ابیات] را گفت :

بر آب دو دیده نم رحمت کن      برسینه پرسوز و غم رحمت کن  
ای رحمت تو بیشتر از هر بیشی      بر من که ز هر کمی کم رحمت کن

همانا که حضرت مولانا خرامان بیرون آمد و اورا نوازش عظیم فرموده گفت : برو که حق تعالی به تو رحمت کرد و ترا آمرزید .

۶ - باد مرا ، الهی که مرا باشد .